

An Introduction to Division of Labor in Social Classes as a Representation of Justice in Ferdowsi's Shahnameh

Fateme Baratlou*

Abstract

Kingship had had a role of great importance in ancient Iranian beliefs and thought to be a position that is appointed by God. Upon such a belief, the world is a worldly picture of the heaven, and the king rules the sublunary world as God dominates the whole creation. According to Asha (i.e., truth or right or righteous deed) and the establishment of universal order, governance is of the most influential and pivotal aspects of philosophical thoughts in ancient Iran, the most explicit manifestation of which is expressed in the concept of "justice". One obvious implication of justice in this system of thoughts is to maintain the social classes as well as aligning duties to individuals based on their classes which is a way of avoiding anarchy. Applying descriptive-analytical method on Shahnameh, the present case study shows that how social class congruence, a kind of which is expressed in human spiritual faculties, relates to the notion of justice. Bearing this point in mind, ascribing the title "the Just" (or "dispenser of justice") to Anushirvan (Khosrow I), who had committed firmly to preserve social classes, is a food for thought.

Keywords: Justice, Division of labor in social classes, Managing civil affairs, Asha, Anushirvan (Khosrow I), Ferdowsi's Shahnama.

* Assistant Professor at Management Research Group, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, f.baratlou@ihcs.ac.ir

Date received: 11/07/2022, Date of acceptance: 30/10/2022



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

درآمدی بر تقسیم کار طبقاتی به عنوان نمودی از مفهوم عدالت در شاهنامه فردوسی

فاطمه براتلو*

چکیده

پادشاه در معتقدات ایران باستان همواره دارای جایگاهی ویژه بوده و چنین تصور می‌شده که این مقام از سوی خداوند به وی تفویض شده است. بنابر همین اندیشه، عالم مادی تصویری زمینی از مینو است و همانگونه که خداوند نظم دهنده عالم هستی به شمار می‌رود پادشاه نیز به‌عنوان جانشین خدا بر روی زمین وظیفه نظم بخشیدن به گیتی را بر عهده دارد. حکومت براساس اشته و برقراری نظم کیهانی از مهم‌ترین و محوری‌ترین مفاهیم اندیشه فلسفی ایران باستان است که بارزترین تجلی‌اش در مفهوم «عدالت» بروز می‌یابد. از جنبه‌های مهم عدالت در این نظام اندیشه‌ای حفظ نظام طبقاتی و عمل کردن افراد هر طبقه بر اساس خویشکاری‌های تعریف شده برای اوست که با هدف اجتناب از برهم خوردن نظم اجتماع پراهمیت تلقی می‌شود. در این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی نشان داده شد که تناسب بین طبقات اجتماعی که جلوه‌ای از آن در قوای روحانی انسانی نیز ظهور می‌یابد چگونه با مفهوم عدالت پیوند می‌یابد. در این باره اعطای لقب «عادل» به انوشیروان ساسانی که التزام ویژه‌ای به حفظ این نظام طبقاتی داشت محل تأمل خواهد بود. موردکاوی در متن شاهنامه فردوسی انجام گرفته است.

کلیدواژه‌ها: عدالت، تقسیم کار طبقاتی، اداره امور عمومی، اشته، انوشیروان ساسانی، شاهنامه فردوسی.

* استادیار گروه پژوهشی مدیریت، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

f.baratlou@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۰۸



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

عدالت در زمره آن دسته از فضایل اخلاقی قرار می‌گیرد که تنها در جامعه قابلیت بروز و ظهور دارد و به خاطر همین کارکرد نیز عملی اجتماعی شناخته می‌شود. «عدالت به معنی اخیر عنصر پیونددهنده مردمانی است که برای تحقق بخشی به خودبستگی به هم برآمده و جامعه‌ای تشکیل داده‌اند.» (ارسطو، ۱۳۷۸: ۱۸۵) باید عدالت را پیوند دهنده دو امر مهم اخلاق و سیاست شمرد. آن‌گونه که افلاطون در کتاب جمهور می‌نویسد عدالت شالوده اصلی شهر است و هر فردی نیز لزوماً باید به کاری که برای آن ساخته شده است و در آن استعداد دارد اشتغال داشته باشد؛ التزام به این امر و پرهیز از دخالت در امور دیگران عین عدالت است. (افلاطون، ۱۳۸۴: ۲۳۶) چنانکه می‌بینیم افلاطون بر نوعی از عدالت تأکید می‌کند که نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن پدیداری نوعی تقسیم کار در نظام طبقاتی است که در آن هر فرد موظف و مکلف به انجام وظایف خود و پیروی و اطاعت از افرادی است که در طبقات بالاتر این جامعه قرار می‌گیرند. تمام این مسائل در اداره امور عمومی در کنار حکمرانی یک حاکم عادل تضمین‌کننده نظم و سعادت و آرامش جامعه خواهد بود؛ ارسطو پا را از افلاطون فراتر می‌نهد و معتقد است که عدالت، «فضیلت تامه» است یعنی کاملترین فضایل اخلاقی. (ارسطو، ۱۳۷۸: ۱۶۸) ارسطو با تبیین دو مفهوم ظلم و عدل در نسبت با قانون بر همین جنبه اجتماعی تأکید دارد. او آشکارا اعلام می‌کند:

ظالم، اولاً کسی را می‌نامند که به قانون بی‌اعتناست، ثانیاً کسی را که سیری‌ناپذیر است و به تقسیم برابر مواهب، یعنی برابری شهروندان بی‌اعتناست. پس عادل هم باید اولاً به معنی کسی باشد که حرمت قوانین را نگاه می‌دارد و ثانیاً کسی که برابری شهروندان را محترم می‌شمارد. بنابراین عدالت عبارت است از احترام به قوانین و محترم شمردن برابری شهروندان؛ و ظلم به معنی بی‌اعتنایی به قوانین و برابری شهروندان است. (همان: ۱۶۵)

براین اساس هر عملی که مطابق با قانون باشد، عملی عادلانه خواهد بود زیرا قانون برپادارنده نظم و تأمین و نگاهداری لوازم سعادت و نیکبختی جامعه است. جامعه نیک در اداره امور عمومی خویش، تقسیم کار طبقاتی را می‌پذیرد و در این باره افراد را از فراتر رفتن از حد خود باز می‌دارد. نمونه‌هایی از این اندیشه در تاریخ ایران قابل پی‌جویی است، این مقاله این مهم را در شاهنامه فردوسی کاویده‌است.

درآمدی بر تقسیم کار طبقاتی به عنوان نمودی از مفهوم ... (فاطمه براتلو) ۵

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های فراوانی در زمینه نظام طبقاتی در ایران باستان صورت گرفته است که هیچکدام از آنها به مسئله عدالت در نسبت با آن پرداخته نشده است اما مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی مفهوم عدالت در شاهنامه (ایران باستان) و آثار افلاطون» به قلم عیسی امن‌خانی و زهرا نظام‌اسلامی (۱۳۹۲) در نشریه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی منتشر شده است. اگر چه مقاله مزبور شباهت فراوانی با موضوع مقاله حاضر دارد اما باید گفت که تأکید امن‌خانی و نظام‌اسلامی در این مقاله بر تطابق مفهوم عدالت در نظر افلاطون و اندیشه‌های ایران باستان است.

۳. نظام طبقاتی در زمان ساسانیان

تقسیم‌بندی طبقاتی در ایران باستان آنچنان که برخی محققین معتقدند از سه فرزند زرتشت گرفته شده است که یکی از ایشان دارای جایگاه مذهبی بود و دیگری جنگاور بود و نفر سوم نیز پرورش‌دهنده گوسفندان و احشام بود. (شعبانی، ۱۳۷۴: ۱۱۹) در اوستای جدید جامعه ایران دوره ساسانیان به سه طبقه زیر تقسیم شده است:

۱- طبقه روحانیان موسوم به "آثرون"

۲- طبقه جنگاور موسوم به "رته ایشتر"

۳- طبقه کشاورزان موسوم به "واستریوشوینت"

و یکبار نیز در فقره ۱۷ از یسنای ۱۹ اوستاست که از طبقه چهارمی به نام صنعتگر موسوم به "هویتی" نام برده می‌شود. (کریستن‌سن، ۱۳۸۵: ۶۹)

بنابر اساطیر باستانی نیز طبقات چهارگانه برای نخستین‌بار در تاریخ ایران بوسیله جمشید ایجاد شد و در دوران ساسانیان گسترش یافت و طبقات جدیدی به آن افزوده شد. آنگونه که از نامه تنسر برمی‌آید طبقات اجتماعی در عصر ساسانیان عبارتند از: روحانیان (آثرون)، جنگاوران (ارتیشتاران)، مستخدمان ادارات (دبیران)، توده ملت (روستاییان یا واستریوشان)، صنعتگران و شهریان (هوتخشان) و دهقانان. (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۵۴) نامه تنسر به گشنسب یکی از مهم‌ترین منابعی است که در آن به طبقات مختلف جامعه در دوره ساسانیان اشاره شده است. در واقع اهمیت این نامه به دلیل استدلالاتی است که تنسر برای مشروعیت نظام طبقاتی ذکر می‌کند و احیای آن را پس از جنبش ضدطبقاتی مزدک در راستای امنیت جامعه توجیه می‌کند. بر این

اساس مردم در دین چهار دسته هستند که بقول تنسر در کتب دینی «اعضاء اربعه» نامیده می‌شود و پادشاه «سر» آن اعضاست. اعضای چهارگانه جامعه‌ای که تنسر از آن سخن می‌گوید عبارتند از: اصحاب دین، مقاتل یعنی مردان کارزار، کُتاب، مهنه. هر یک از این طبقات نیز بر اصنافی چند تقسیم می‌شوند.^۱ (ر.ک نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۵۷) البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که این سازمان اجتماعی به نوعی از هخامنشیان و اشکانیان برای ساسانیان به ارث رسیده بود و نقش روحانیت زرتشتی نیز در این باره بسیار محوری بود به گونه‌ای که حفظ آن امری مقدس شمرده می‌شد. (ر.ک فرای، ۱۳۸۰: ۲۹ و ۳۰)

یکی از مهم‌ترین وظایف پادشاه حفظ نظم جامعه و جلوگیری از آشوب و هرج و مرج در آن بود. نمود بارز نظم جامعه حفظ نظام طبقاتی آن بود که از زمان جمشید تأسیس شده بود؛ به همین دلیل در این نظام طبقاتی افراد صرفاً باید به وظایفی که برای آنها در طبقه خود تعریف شده بود می‌پرداختند و اگر کسی به دنبال انجام کاری بود که مربوط به خویشکاری افراد دیگر طبقات بود به عنوان کسی که نظم جامعه را بر هم زده است شایسته مجازات شمرده می‌شد. برای مثال در مینوی خرد (۱۳۹۱: ۴۹) توصیه شده است که پیشه‌وران نباید در کارهایی که از آن آگاهی ندارند وارد شوند؛ ایشان موظف‌اند امورات مربوط به حرفه خود را پی‌گیری کنند و متناسب با آن دستمزد عادلانه بگیرند زیرا هر کس به انجام کاری بپردازد که در آن تخصصی ندارد و باعث تباهی آن بشود، گناه‌کار است. اردشیر بابکان در وصیت‌نامه‌اش تغییر وضع طبقات و جابجایی افراد در مراتبشان را موجب سرعت انتقال شاهی از پادشاه و ویرانی کشور می‌دانست و می‌گفت:

برای سرعت دست به دست گشتن فرمانروائی و ویرانی کشور هیچ عاملی به اندازه جابه‌جا کردن این طبقات و بر هم زدن این ترتیب و بالا بردن مردم پست به مراتب بلند و فرود آوردن اشخاص بلندمرتبه و شریف تأثیر ندارد. (جاحظ، ۱۳۴۳: ۶۸)

همین استدلال‌ات و توجیهات را فلاسفه اسلامی نیز درباره ضرورت حفظ طبقات اجتماعی بیان کرده‌اند برای مثال ابن سینا فضیلت و عدالت را در گرو نگاهداشت موقعیت افراد در نظام اجتماعی می‌داند و معتقد است بدان دلیل که خداوند گروه‌های مختلف مردم را از نظر عقل متفاوت آفریده است اختلاف طبقات امری اجتناب‌ناپذیر است. (تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی به نقل از مختاری، ۱۳۷۷: ۶۱) البته این ممنوعیت انتقال در میان طبقات امری نبود که استثناپذیر نباشد بلکه اگر هیربدان و موبدان صلاحیت کسی را برای ارتقا از طبقه‌ای به طبقه

درآمدی بر تقسیم کار طبقاتی به عنوان نمودی از مفهوم ... (فاطمه براتلو) ۷

دیگر تأیید می‌کردند آن فرد به فراخور استعداد و قابلیت که از خود نشان می‌داد می‌توانست در مرتبه روحانیان، جنگیان یا دبیران قرار بگیرد. (کریستن‌سن، ۱۳۱۴: ۶۷)

۴. پرسش‌های پژوهش

پژوهش حاضر به منظور پاسخ‌گویی به سؤالات زیر انجام شده است:

- مفهوم عدالت در معتقدات ایران باستان چگونه با اشته پیوند می‌خورد؟
- نقش پادشاه در شاهنامه در پاسداشت اشته با توجه به آموزه‌های ایرانیان باستان چگونه تفسیر می‌شود؟
- نظام طبقاتی که در شاهنامه از آن سخن رفته است با توجه به باورهای ایرانیان باستان چگونه قابل تبیین است؟

۵. مفهوم عدالت و رابطه آن با نظام طبقاتی

در جوامع شرقی مقام پادشاهی، مقامی تفویضی از جانب خداست. در باورهای اساطیری این جوامع دو قدرت ماورایی - خدایی و پادشاهی - مطرح بوده است که قدرت خدایی و دایره لایزال شمول آن با «فرّه ایزدی» شناخته می‌شود. قدرت پادشاه نیز به طریقی مشابه با «فرّه رهبری» مرتبط است که جوهره‌ای خدایی محسوب می‌شود؛ شخص پادشاه نیز محل جلوه همین جوهره خدایی است، وظیفه اصلی او استوارداشتن قدرت و اراده خداوندی در زمین است.^۲

اهمیتی که مفهوم نظم کیهانی در اندیشه ایرانیان دارد در کنار اعتقاد به پیوستگی جهان هستی، برقراری نظم زمینی را نیز امری اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. بدین ترتیب مفاهیم خیر و شر در زمین در قالب نظم و آشوب جلوه‌گر می‌شوند.^۳ مفهوم عدل نیز در این منظومه فکری هماهنگی و انطباق امور با نظم مقدس کیهانی است؛ نظمی که ایجاد می‌کند هر چیزی در جایگاهی قرار گیرد که با حقیقت وجودی‌اش هم‌سو باشد. همانطور که این مفاهیم مجرد خود را در قالبی زمینی ظاهر می‌سازند باید کسی نیز وجود داشته باشد که در مقام جانشینی اهورامزدا - که نظم‌دهنده به امور هستی است - بتواند امور را تدبیر و نظم زمینی را بر اساس الگوی نظم کیهانی تضمین کند. فردی که عهده‌دار این مقام می‌شود برای کفایت امور نیازمند عنایتی خداوندی است که از طریق فرّه ایزدی به او اعطا می‌شود.

بر اساس معتقدات ایران باستان «اشه» مترادف با قانون راستی یا نظام آفرینش است که نظم کیهانی، اجتماعی و اخلاقی محسوب می‌شود؛ اشه همان خواست و اراده خداوندی است و از جمله ویژگی‌های مشترک بین اهورامزدا و انسان‌ها است و هر انسانی بنا بر ظرفیت و استعداد خود می‌تواند به صورتی نسبی از آن بهره‌مند شود.

راستی در ذات خداوند، نظم مطلق و توانایی نظم دادن است که به صورت نظم و قانون حاکم بر هستی (نظام راستی) تجلی کرده است. این فروزه در انسان نیز توانایی نظم دادن به رفتار بر پایه راستی یا به بیان دیگر هماهنگ کردن اندیشه و گفتار و کردار با نظام راستی است. (خنجری، ۱۳۸۰: ۴۱)

بدین ترتیب باید «اشه» را ترتیبی عام و انتظامی تمام در جهان دانست که بر آن هم به صورت طبیعی و هم اخلاقی حکمرانی می‌کند و عدل، داد و راستی جزء صفات خاصه آن هستند.^۴ (ناس، ۱۳۵۴: ۳۰۱)

ایرانیان باستان نظام خلقت را دارای اصولی ثابت و ازلی - ابدی می‌پنداشتند و چون این نظم کیهانی از نظر ایشان مقدس بود، سعادت را در تطبیق رفتار، گفتار و اندیشه خود با این اصول تخطی‌ناپذیر جستجو می‌کردند. از آنجا که در باورهای ایرانیان پایان عالم همراه با پیروزی راستی بر دروغ است پس عالم روی در کمال دارد و کوشش مستقل هر فرد در راستای تحقق بخشیدن به این پیروزی در عالم درون خود، در پایان منجر به پیروزی جهانی راستی بر دروغ خواهد شد که آرمان هستی است.

کرده چهل و ششم از کتاب سوم دینکرد به برشمردن خویشکاری‌های شه‌یار اختصاص یافته است. این خویشکاری‌ها شامل راندن دشمنان از شهر، زدودن بیماری‌های مُسری و عفونی از تن مردم، تقویت و فراهم آوردن زمینه کار و کوشش مردمان، دستگیری از مردم کم‌درآمد با بهره‌گیری از بودجه دولتی است. اگرچه بخش‌هایی از این «کرده» افتاده است اما از خلال قسمت‌های باقی‌مانده می‌توان چنین برداشت کرد که اساس و بنیان این خویشکاری‌ها عدالت و برابری است. چنانکه در یکی از بندهای آن می‌خوانیم: «در میان شه‌یاران آنکس برین پایه‌تر است که بدبختی و بیماری را - تا آنجا که چاره‌پذیر است - از شهر مردمان آن‌چنان زداید که در گستره شه‌یاری او، مردم کم‌دست نیز بی‌درد و بیماری > زینند <». (کتاب سوم دینکرد، ۱۳۸۱: ۷۸) در همین کرده است که به صراحت اعلام می‌شود گسترش عدل مهم‌ترین چیزهاست زیرا از رهگذر آن است که کشور به آبادانی می‌رسد. (همان: ۷۹ و ۸۰) بنا بر مطالب مندرج در گات‌ها، نیروی راستین مخصوص پادشاهانی است که «اشو» باشند

درآمدی بر تقسیم کار طبقاتی به عنوان نمودی از مفهوم ... (فاطمه براتلو) ۹

و در انجام امور طریق خردمندی پیشه کنند و به راستی و داد گرویده باشند زیرا قدرت راستین در اشیا وجود دارد؛ از این منظر تنها قدرت ظاهری و جسمانی دلیلی برای موفق بودن پادشاه نیست. (مهر، ۱۳۷۴: ۶۷ و ۶۸)

با نگاهی دقیق به جامعه آرمانی افلاطون و تطبیق آن با قوای نفسانی می‌توان رابطه بین این نظام طبقاتی را با عدالت به خوبی تبیین کرد. جامعه آرمانی افلاطون متشکل از سه طبقه حاکمان، رزمیاران و پیشه‌وران است که فضیلت خاص آنها به ترتیب عبارتند از حکمت، شجاعت و عفت. جامعه در نگاه افلاطون به مثابه انسانی است که حاکمان به منزله سر، رزمیاران سینه و پیشه‌وران شکم آن هستند. این تشابه تنها به جنبه‌های جسمانی انسان خلاصه نمی‌شود بلکه قوای نفسانی او را نیز در بر می‌گیرد؛ بر این اساس حاکمان، قوه عاقله انسانی هستند که محل آن در سر است و ما کمال آن را در حکمت متجلی می‌بینیم. به شکل مشابه رزمیاران، تجلی قوه غضبیه هستند که محل آن در سینه است و کمال آن شجاعت است و پیشه‌وران نیز نمادی از قوه شهویه انسانند که جایگاه آن شکم است و کمالش در عفت است. بر طبق آراء افلاطون و ارسطو و فلاسفه مسلمان همچون ابن سینا و فارابی عدالت برترین فضیلت اخلاقی و اجتماعی است که گسترش آن در جامعه زمینه‌ساز سعادت افراد می‌شود. همانطور که می‌دانیم عدالت، برقراری هماهنگی میان اجزای هر نظام است. به عبارت بهتر همان‌گونه که در وجود انسانی به منزله عالم صغیر باید بین قوای سه‌گانه عقلانی، غضبی و شهوانی تناسب برقرار شود به گونه‌ای که دو قوه شهوی و غضبی زیر فرمان قوه عاقله قرار گیرند تا حکمت بتواند بر شجاعت و عفت مستولی شود و انسان را از افراط و تفریط در این دو زمینه باز دارد در جامعه نیز این نسبت باید برقرار باشد؛ به این معنا که رزمیاران و پیشه‌وران - که به منزله سینه و شکم هستند و کمال آنها شجاعت و عفت است - باید تحت فرمان حاکمی باشند که همانند سر که جایگاه عقل و حکمت است و بر دیگر اعضا اشراف دارد و نیک و بد آنها را تشخیص می‌دهد تا در راستای حفظ نظم آنها را سامان بخشد. افراط و تفریطی که در اینجا مطابق با قوای نفسانی از آن سخن می‌رود در نظام اجتماعی به صورت عدول یا تجاوز افراد از وظایف خود در نظام طبقاتی ظاهر می‌شود و وظیفه پادشاه برقراری عدالت میان این طبقات است که به معنای وادار کردن افراد هر طبقه به انجام وظایف خود است. (برای تفصیل بیشتر در این باره ر.ک مجتبیایی، ۱۳۵۲: ۳۹ و ۴۰) این تقسیم‌بندی به میزان زیادی متأثر از اندیشه‌های هندی و ایرانی است:

سازمان اجتماعی بدانگونه که افلاطون در نظر دارد از خصوصیات تمدن هند و ایران قدیم است و در یونان، در دوره‌های تاریخی چنین سازمانی وجود نداشته است؛ از سوی دیگر در هند از زمان وداها و در ایران در ادبیات دینی مزداپرستان، مقایسه طبقات اجتماع با اندام‌های پیکر انسانی سوابق و شواهد بسیاری دارد.^۵ (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۴۴)

۶. بازتاب نظام طبقاتی در شاهنامه فردوسی

جستجوی مفهوم عدالت در سنت اندیشه ایران باستان بحث پر دامنه ای است که ابعاد مختلف آن نیاز به واکاوی دارد و می‌توان مفاهیم فرعی دیگر را در پیوند با آن به بحث گذاشت. از مهم‌ترین مصادیقی که شهریاران عدالت را در رابطه با آن قابل تحقق می‌دانستند، نظام طبقاتی جامعه بود. جاحظ که فضل تقدم ایرانیان را در آداب مملکت‌داری پاس می‌دارد در این‌باره می‌نویسد:

آنها در این عادات و آیین‌ها پیش‌قدم و مقدم بوده‌اند و ما آیین و قوانین کشور و کشورداری و ترتیب دادن طبقات و یژگان و خواص و سایر طبقات عامه را از آنها گرفته و سیاست‌مداری و مردم‌داری و مخصوص نمودن هر طبقه‌ای را به آنچه لایق و در خور آن است از آنان آموخته‌ایم. (جاحظ، ۱۳۴۳: ۶۷)

۱.۶ جمشید

جمشید بنا بر گزارش شاهنامه فرزند تهمورث دیوبند است که پس از پدر به پادشاهی رسید.

چو گیتی سرآمد بر آن دیوبند	جهان را همه پند او سودمند
گران‌مایه جمشید فرزند اوی	کمر بست یک‌دل پر از پند اوی
برآمد بر آن تخت فرخ پدر	به رسم کیان بر سرش تاج زر

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۱)

در ادامه فردوسی می‌افزاید که جمشید در پنجاه سال نخست آلات و ابزار جنگ هم‌چون جوشن و خفتان و برگستوان و ... را ساخت. در پنجاه سال دوم «اندیشه جامه کرد» (همان: ۴۲) و سرانجام در پنجاه سال سوم طبقات اجتماع را بوجود آورد و برای هر یک نیز مکانی مخصوص مقرر نمود و وظیفه هر طبقه را مشخص کرد تا از آن تجاوز نکنند:

درآمدی بر تقسیم کار طبقاتی به عنوان نمودی از مفهوم ... (فاطمه براتلو) ۱۱

زهر پیشه‌ای انجمن کرد مرد	بدین اندرون پنجه‌ی نیز خورد
گروهی که آثوریان خوانی‌اش	به رسم پرستندگان دانی‌اش
جدا کردشان از میان گروه	پرستنده را جایگه کرد کوه
صفی برکشیدند و بنشانند	همی نام نیساریان خوانند
کجا شیرمردان جنگاورند	فروزنده لشکر و کشورند
بسودی سه دیگر گره را شناس	کجا نیست از کس بر ایشان سپاس
بکارند و ورزند و خود بدروند	به گاه خورش سرزنش نشنوند
چهارم که خوانند اهتوخشی	هم از دست‌ورزان با سرکشی
از این هر یکی را یکی پایگاه	سزاوار بگزید و بنمود راه
که تا هر کس اندازه خویش را	ببینند و دانند کم بیش را

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۲ و ۴۳)

بنابر متون پهلوی و تاریخی نیز نخستین پادشاهی که بنیان‌گذار نظام طبقاتی در ایران بود، جمشید بود. ابن مسکویه (۱۳۶۹: ۵۶ و ۵۷) این طبقات را چنین توصیف می‌کند:

جمشید کشورها را بگرفت. نه که خود بر شیوه پیشینیان بود، که بر آن بیفزود، چه، او مردم را به رده‌ها بهر کرد و پایه دبیران را باز نمود و فرمود تا کسی جز کار رده خویش نکند. وی چهار مهر برگزید: مهری برای جنگ و پاسداری، که بر آن «شکیبایی» نگاشت، و مهری برای باج گرفتن و گرد آوری خواسته، که بر آن «آبادانی» نقش زد، و مهری برای پیک، که بر آن «شتاب» نوشت، و مهری برای دادخواهی که نقش «داد» بر آن زد، و این آیین تا پیدایی اسلام، در میان شاهان پارسی بر جای بوده است.

جمشید به دلیل همین کارهای مهم به عنوان پادشاهی شناخته می‌شود که فرهنگ و تمدن را در ایران گسترش می‌دهد و از آن رو که بر پایه‌اشه و عدل و داد فرمان می‌راند در روزگار او مردمان هیچ آسیب و گزندی نمی‌بینند؛ در واقع جمشید به یمن همین نظم اجتماعی توانست بسیاری از عناصر تمدن‌ساز را کشف کند. اما دیری نگذشت که قدرت فراوان او را مغرور کرد. برخی محققین تلویحاً به این باور رسیده‌اند که جمشید از آنجا که هر دو منصب شهریاری و موبدی را توأمان پذیرفت^۶ به نوعی نظم حاکم را بر هم زد و همین امر زمینه‌های لغزش و جداشدن فرّه ایزدی را از او فراهم آورد. زیرا پیش از اینکه جمشید بین این دو مقام جمع کند

وظیفه حفظ امنیت کشور و سرکوبی اشرار بر عهده پادشاه بود و هدایت مردمان به سوی نیکی‌ها و وظیفه موبدان. (ر.ک سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۸: ۵۷ و ۵۸) در واقع وی با این کار عملاً طبقات موبدان و در درجه بعد جنگاوران را که حامیان اصلی پادشاه بودند از خود دور کرد و زمینه سقوط خود را به دست ایشان فراهم آورد. (برای تفصیل بیشتر ر.ک فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۵۱ و ۵۲) برخی محققین نیز بر این باورند که حتی فرآیند جدا شدن فره از جمشید - بر اثر گناهکاری - که در سه نوبت صورت گرفت نمودی از طبقات سه‌گانه^۷ جامعه تحت فرمانروایی - روحانیون، جنگجویان و صنعتگران - او بود. (هینلز، ۱۳۶۸: ۵۶ و ۵۷)

۲.۶ فریدون

فریدون نخستین پادشاهی بود که اهمیت حفظ نظم طبقاتی را در ایجاد امنیت جامعه کشف کرد. بنابر روایت فردوسی، فریدون که با کمک مردم طبقات گوناگون جامعه بر ضحاک غلبه یافته بود، پس از پیروزی از ایشان خواست که سلاح‌های خود را وانهند و هر کس به کاری که پیش‌تر بدان اشتغال داشته است بازگردد تا نظم جامعه از بین نرود:

نشست از بر تخت زرین اوی	بیفگند ناخوب آیین اوی
بفرمود کردن به در بر خروش	که ای نامداران بسپار هوش
نباید که باشید با ساز جنگ	نه زین باره جویند کس نام و ننگ
سپاهی نباید که با پیشه‌ور	به یک روی جویند هر دو هنر
یکی کاروزر و یکی گرزدار	سزاوار هر کس پدید است کار
چو این کار آن جوید آن کار این	سراسر پر آشوب گردد زمین
به بند اندر است آنک ناپاک بود	جهان را ز کردار او باک بود
شما دیر مانید و خرم بُوید	به رامش سوی ورزش خود شوید

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۸۳)

درآمدی بر تقسیم کار طبقاتی به عنوان نمودی از مفهوم ... (فاطمه براتلو) ۱۳

۳.۶ انوشیروان

خسرو انوشیروان که در میان شاهان ایران به دادگری و عدل شهرت یافته است؛ او کسی بود که توانست پس از دوران آشوب و ناامنی ایرانشهر را به آرامش و امنیت بازگرداند. او بار دیگر طبقات جامعه را که مایه ثبات و آرامش کشور بود سامان داد و در پاس داشت و حفظ این نظام طبقاتی کوشش فراوانی کرد. وی توانست مزدک و پیروان آیین او را که علیه اختلاف طبقاتی شوریده بودند و بر مرام اشتراکی تأکید داشتند سرکوب کند؛ جنبش مزدک در نهایت نابودی نظام طبقاتی را هدف خود می‌دانست و سرکوب او و پیروانش یکی از مهم‌ترین اقداماتی بود که انوشیروان برای بازگرداندن جامعه به نظام طبقاتی پیشین و به تبع آن ثبات و آرامش انجام داد.

اردشیر بابکان پیشگام تشکیل جامعه طبقاتی در ایران بود و یا حداقل آن را قوام بخشید. (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۳۹؛ کاسب، ۱۳۶۸: ۱۰۶؛ جاحظ، ۱۳۴۳: ۶۷ و ۶۸) او مردم را به هفت طبقه تقسیم کرد:

اردشیر طبقات کسان را مرتب کرد و هفت طبقه نهاد نخست، وزیران و پس از آن موبدان که نگهبان امور دین و قاضی القضاة و رئیس همه موبدان بود و آنها نگهبانان امور دینی همه کشور و عهده‌دار قضاوت دعاوی بودند. و چهار اسپهبدی نهاد یکی بخراسان، دوم بمغرب، سوم بولایت جنوب و چهارم بولایت شمال و این چهار اسپهبد مدیران امور ملک بودند که هر کدام تدبیر یک قسمت مملکت را بعهده داشتند و فرمانروای یک چهارم آن بودند و هر یک از اینان مرزبانی داشت که جانشین اسپهبد بود و چهار طبقه دیگر را از کسانی که اهل تدبیر بودند و کار ملک و مشورت حل و عقد امور با حضور ایشان میشد ترتیب داد آنگاه طبقات نغمه‌گران و مطربان و آشنایان صنعت موسیقی را بنظام آورد. و دیگر ملوک خاندان ساسانی که پس از او آمدند بهمین رسم بودند تا بهرام گور که او مراتب اشراف و شاهزادگان و متولیان آتشکده‌ها و متعبدان وزاهدان و عالمان دین و دیگر رشته‌های فلسفه را بحال خود گذاشت ولی طبقه مطربان را تغییر داد و کسانی را که بطبقه متوسط بودند بطبقه بالا برد و طبقه پائین را بطبقه میانه جا داد و مراتب را دگرگون کرد... شاهان بعد از او نیز بهمین روش بودند تا خسرو انوشیروان که مرتبه مطربان را به ترتیبی که در ایام اردشیر بابک بوده مقرر کرد. (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۴۰ و ۲۴۱)

اردشیر معتقد بود که نباید نظام طبقاتی جامعه که مبتنی بر دسته‌بندی چهارگانه دینیان، سپاهیان، کارگزاران و پیشگران است بر هم بخورد زیرا زیر و رو شدن این نظام معادل سقوط

پادشاهی است. اردشیر، ستمی را که مایه برقراری نظم جامعه مبتنی بر همان نظام طبقاتی باشد روا می‌دانست زیرا از نظر وی کسی که در این نظام از جایگاه خود جدا شده است و به طبقه‌ای دیگر رفته است در واقع دشمن شمرده می‌شود. (ابن مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۱۷ تا ۱۲۴) شاهد مهمی که در تأیید این برداشت اردشیر وجود دارد سخنان تنسر خطاب به گشنسب است؛ تنسر در جواب ایراد گشنسب مبنی بر افراط پادشاه در خون‌ریزی، ضمن توجیه این امر معتقد است که مردم اگر هر کس به کار خود مشغول می‌بودند و بر پادشاه خرده‌گیری نمی‌کردند و فساد ظاهر نمی‌ساختند خون کسی ریخته نمی‌شد. او می‌گوید وقتی هر کس از وظیفه خود عدول کرد یا فراتر رفت و به کاری مشغول شد که از آن او نبود، بندگان بر سروران خود گستاخ شدند و زنان بر شوهران خود فرمان‌فرما؛ کاری که پادشاه کرد این بود که برای برپا داشتن نظم ایشان را به انجام کار خویش واداشت. تنسر بر این باور است که ریختن خون کسانی که کسانی که علیه نظم جامعه برخیزند هر قدر هم زیاد باشد افراط نیست زیرا عین زندگانی و صلاح است. (نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴: ۵۹ تا ۶۱) آنگاه گناهانی را که مستوجب عقوبت هستند به سه نوع تقسیم می‌کند که نوع دوم طغیان در برابر پادشاه است که نتیجه آن خیانت و آشوب است. (برای تفصیل بیشتر درباره این بخش ر.ک همان: ۶۲ تا ۶۴)

با بررسی فقراتی از التاج فی سیره انوشیروان نیز می‌توانیم به نحوه نگرش انوشیروان به مسئله طبقات اجتماعی و نسبت آنها با مفهوم عدالت پی ببریم. انوشیروان در جایی از این متن به اهمیت موضوع حق و عدالت می‌پردازد و چنین اظهار می‌دارد که از آن رو شیوه عدالت را پیشه کرده است که خداوند آسمان‌ها و زمین را با آن برپا داشته است و معتقد است که «میوه حق و عدالت، آبادی شهرهاست.» (محمدی، ۱۹۶۲: ۳۶۷) او آبادگران، خراج‌گزاران و سپاهیان را سه حلقه اصلی زنجیری می‌داند که دوام مملکت به ایشان است به این ترتیب که نفع و ضرر کار سپاهیان و آبادگران به یکدیگر می‌رسد؛ یعنی خراج آبادگران صرف مخارج سپاهیان می‌شود و سپاهیان نیز مرزها را از دشمنان محافظت می‌کنند تا آبادگران به راحتی بتوانند به تولید خود بپردازند. انوشیروان اضافه می‌کند که سعی کرده است در تعیین حق و حقوق خراج‌گزاران و سپاهیان مساوات و اعتدال را رعایت کند به گونه‌ای که به هیچ‌یک ظلمی روا داشته نشود. او سیاست خود را در این‌باره چنین اعلام می‌کند: «پس نیکی در حق سپاهیان و بزرگداشت آنان به این است که با خراج‌گزاران مدارا کنم و زاد و بوم آنها را آباد بدارم و افزون از معاش برای آنها چیزی باقی نگذارم.» (همان: ۳۶۸) در واقع او بین این سه دسته که از آنان یاد کردیم هیچ اولویتی قائل نیست.

درآمدی بر تقسیم کار طبقاتی به عنوان نمودی از مفهوم ... (فاطمه براتلو) ۱۵

نمونه بارز و مشهور این پای‌بندی به نظم و انسجام جامعه را در داستان انوشیروان و کفشگر در شاهنامه می‌خوانیم. بر اساس آنچه فردوسی روایت کرده است انوشیروان برای جنگ با رومیان منابع مالی کافی در اختیار نداشت و بوزرجمهر را مأمور تأمین هزینه‌های جنگ قرار داد. یک کفشگر با اطلاع از این مسئله هزینه هنگفت جنگ ایران و روم را می‌پردازد اما در قبال این کار از شاه درخواست می‌کند که اجازه ورود فرزندش را به طبقه دبیران صادر کند؛

چو بازارگان را درم سخته شد	فرستاده ز آن کار پردخته شد
بدو کفشگر گفت کای خوب‌چهر	به رنجی بگویی به بوزرجمهر
که اندر زمانه مرا کودکی است	که بازار او بر دلم خوار نیست
بگویی مگر شهریار جهان	مرا شاد گرداند اندر نهان
که او را سپارم به فرهنگیان	که دارد سر مایه و هنگ آن

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۴۳۶)

بوزرجمهر به نزد انوشیروان می‌آید و به او خبر می‌دهد که یک کفشگر تمام هزینه را تقبل کرده است. انوشیروان از شنیدن اینکه کفشگری در زمانه او چنین ثروت‌مند است بسیار شادمان می‌شود و خداوند را سپاس می‌گوید و توصیه می‌کند زمانی که وامش را به او بازگرداندند صد هزار درم نیز بر آن بیفزایند:

چنین گفت از آن پس که یزدان سپاس	مبادم مگر پاک و یزدان‌شناس
که در پادشاهی یکی موزه‌دوز	بر این‌گونه شاد است و گیتی فروز
که چندین درم ساخته باشدش	مبادا که بیداد بخراشدش
نگر تا چه دارد کنون آرزوی	بماناد بر ما همین راه و خوی
چو فامش بتوزی درم صد هزار	بده تا بماند ز ما یادگار
بدان زیردستان دلاور شوند	جهان جوی و با تخت و افسر شوند

(همان: ۴۳۶ و ۴۳۷)

اما زمانی که بوزرجمهر خواسته کفشگر را با پادشاه در میان می‌گذارد او به دلیل پای‌بندی به همان نظام طبقاتی و به منظور پرهیز از هرج و مرج ناشی از برهم خوردن نظم آن با درخواست کفشگر مخالفت می‌کند و به بوزرجمهر فرمان می‌دهد که پولش را به او بازگرداند:

بدو گفت شاه: ای خردمندمرد	چرا دیو چشم تو را تیره کرد؟
برو همچنان بار کن باز بر	مبادا کز او سیم خواهیم و زر
چو بازارگان‌بچه گردد دبیر	هنرمند و با دانش و یاد گیر
چو فرزند ما بر نشیند به تخت	دبیری بی‌یادش پیروزبخت
هنر یابد از مرد موزه‌فروش	سپارد بدو چشم بینا و گوش
به دست خردمند و مرد نژاد	نماند جز از حسرت و سردباد
شود پیش او خوار مردم‌شناس	چو پاسخ دهد زاو پذیرد سپاس
به ما بر پس از مرگ نفرین بُود	چون آیین این روزگار این بُود
نخواهیم روزی جز از گنج داد	درم ز او مخواه و مکن رنج یاد
هم اکنون شتر بازگردان به راه	ز گنج آر و از موزه‌دوزان مخواه

(همان: ۴۳۸)

همان‌طور که می‌بینیم انوشیروان چنین استدلال می‌کند که اگر فرزند کفشگر را به مقام دبیری برساند افراد «مردم‌شناس» یعنی سرشناس پیش چشم او خوار می‌شوند و افراد فرومایه برتری می‌یابند و این امر در درازمدت موجب ویرانی کشور می‌شود. نمی‌توان با نظر کردن به سطح رویین داستان آن را شاهی بر ستم‌کاری شاهان ایران و فضای استبدادی دوران انوشیروان دانست. زیرا همان‌طور که دیدیم یک کفشگر که قاعدتاً می‌بایست از فروترین افراد جامعه باشد چندان ثروت اندوخته است که تنها چهار میلیون درم آن را به شاه برای جنگ با روم کمک می‌کند و خزانه پادشاهی از چنین ثروتی بی‌نصیب است. بُعد دیگر داستان معطوف به همین قانون‌مندی انوشیروان است که به دلیل مصلحت‌اندیشی و بنا بر قاعده اضطرار عمل نمی‌کند و نظم جامعه را بر هم نمی‌زند. زیرا او پاسدار رسوم، آیین و سنت مردم و جامعه است و نمی‌تواند به این آرمان مهم پشت کند. بر این اساس حتی اگر استبدادی نیز در جامعه وجود دارد مبتنی بر قانون و در چارچوب آن است. نکته برجسته دیگری که در داستان وجود دارد این است که پادشاه تمام پول کفشگر را به او باز می‌گرداند و در آن دخل و تصرفی نمی‌کند زیرا بدانگونه که رفتن فردی در نظام طبقاتی از یک طبقه به طبقه دیگر خلاف آیین و بر هم زنده نظم جامعه است دست‌برد به ثروت مردمان نیز خلاف قانون و آیین است و این امر با وظیفه پادشاه که حفاظت از ایرانشهر و مردمان آن است منافات دارد. چنانکه دیدیم

درآمدی بر تقسیم کار طبقاتی به عنوان نمودی از مفهوم ... (فاطمه براتلو) ۱۷

اردشیر بابکان نیز نگاهی مشابه به اهمیت نقش طبقات اجتماعی در راستای حفظ نظم جامعه و عدالت داشت و حتی ستمی را که موجب بازگشت جامعه به نظام خود باشد روا می‌دانست زیرا نتیجه نهایی چنین ستمی از نظر او تحقق عدالت بود که در پرتو حفظ نظام طبقاتی میسر می‌شد. اردشیر بابکان چنانچه در کلیله و دمنه نیز مسطور است پایداری ملک را در گرو گسترش عدالت می‌دانست: «ملک بی مرد مضبوط نماند، و مرد بی مال قائم نگردد و مال بی عمارت به دست نیاید و عمارت بی عدل و سیاست ممکن نشود.» (نصرالله منشی، ۱۳۸۸: ۷)

۷. نتیجه‌گیری

جایگاه شاه در نظام اندیشه‌ای ایران باستان مانند جایگاه خداوند در عالم هستی است؛ بدین معنی که همان نقش‌هایی را که خداوند در نسبت با عالم هستی برعهده دارد پادشاه نیز به دلیل برخورداری از فره ایزدی و مقام جانشینی خداوند داراست. براین اساس مهم‌ترین وظیفه پادشاه پاسداری از اشته و برقراری عدالت در جامعه است که یکی از برجسته‌ترین تجلیات آن را می‌توانیم در حفظ نظام طبقاتی مشاهده کنیم. به طور کلی گیتی در معتقدات ایران باستان نمونه‌ای از مینو است و عکس آن را بازتاب می‌دهد و همانگونه که عالم هستی دارای نظام مشخصی است که بر پایه اشته استوار است در عالم مادی نیز باید این انتظام کیهانی وجود داشته باشد. وظیفه برقراری این نظم در اجتماع برعهده پادشاه است و او جانشین خداوند و نایب او در زمینه برقراری انتظام کیهانی است و این امر از طریق برقراری عدالت محقق می‌شود. بدین ترتیب جامعه به طبقات مختلفی تقسیم می‌شود که هر کدام از طبقات به گروه‌هایی کوچک‌تر تقسیم می‌شود و افراد این گروه‌ها و طبقات باید به وظایفی که برعهده دارند عمل کنند تا نفع حاصل از کار آنها به طبقات دیگر برسد؛ از آنجا که رابطه منفعت بین این طبقات دوسویه است تعهد افراد به انجام وظایف خود و تجاوز/ عدول نکردن از آنها باعث ایجاد فرصت‌های برابر بنابر استعداد افراد جامعه و در نهایت منجر به سعادت انسان‌ها می‌شود و این والاترین تجلی عدالت است. به همین دلیل می‌بینیم که در متون تاریخی و اساطیری که سرگذشت پادشاهان ایران را روایت کرده‌اند رعایت اصل نظام طبقاتی و پاسداری پادشاهان از آن در راستای عدالت اجتماعی تفسیر شده است. بر این اساس انوشیروان ساسانی که برجسته‌ترین مدافع این نظم بود و نمونه آن را در ماجرای «انوشیروان و کفشگر» در شاهنامه می‌بینیم در تداول مورخین، نویسندگان و شاعران ایرانی با لقب «عادل» شناخته می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. تقسیم‌بندی اجتماعی دیگری در نخستین سال‌های پادشاهی ساسانیان رایج بود که از دوران اشکانیان باقی مانده بود و در کتیبه حاجی‌آباد می‌بینیم. شاپور در آن سنگ‌نوشته کیفیت تیراندازی خود را در حضور شهرداران (امرای دولت) و واسپوهران (نجبا)، وزرگان (بزرگان) و آزادان شرح می‌دهد. (کریستن‌سن، ۱۳۸۵: ۷۰)
۲. رسمیت یافتن اعتقاد به اهورامزدا در جایگاه خدای مقتدر در پی تلاش‌های زرتشت در راستای تک‌خدایی کردن ایرانیان، ارج، اعتبار و جایگاه پادشاه را نیز به تبع همین تحول عمیق و گسترده دست‌خوش تحول چشم‌گیری کرد. براین اساس همانگونه که جهان هستی نیازمند قادری مطلق است که امور آن را تدبیر می‌کند و سامان می‌بخشد، پس در زمین نیز نیازمندی به وجود چنین شخصیتی احساس می‌شود؛ ایشان وجود سه ویژگی «پندار نیک، گفتار نیک و رفتار نیک» را در وجود پادشاه ضروری می‌دانستند. تقابل راستی و دروغ در سه بُعد متافیزیکی، اخلاقی و سیاسی قابل بررسی است. «از نظر متافیزیکی تقریباً هم‌معنای دو بُن نیکی و بدی است که نه تنها مفاهیم اخلاقی بلکه حقایق، یعنی حقایق و موجودات مستقل و علوی را جامه جسمانیت می‌پوشاند... از نظر اخلاقی مربوط می‌شود به وظیفه راستگویی که نیکی را در اندیشه، گفتار و کردار بکار برند... به معنی سیاسی تضاد راستی و دروغ تضادی است که میان طرفداران پادشاه قانونی از یک‌سو و طرفداران شاه سرکش و یاغی از سوی دیگر می‌باشد.» (کناوت، ۱۳۵۵: ۷۲ تا ۷۴) بدین ترتیب تقابل دینی اهورامزدا و اهریمن از عرصه هستی‌شناسی محصور نمانده و در عرصه سیاسی نیز نمایان است.
۳. بنابر مطالب سروده‌های گاهانی دو اصل «آشه» - مظهر نظم و راستی و پرهیزگاری - و «دروغ» - مظهر آشوب و دروغ و ناپرهیزگاری - در جهان وجود دارد. در این نظام اندیشه‌ای جهان هستی، عالم کبیر و انسان، عالم صغیر خوانده می‌شود و همانگونه که آشه و دروغ با تمام مظاهرشان در وجود انسانی با هم در ستیزه‌اند در عالم کبیر نیز شاهد تقابل این دو نیروی محرک خیر و شر هستیم. در اندیشه‌های گاهانی سپندمینو مظهر آشه و اهورامزدا پشتیبان آن محسوب می‌شد و بدین ترتیب فرزندان اهورامزدا در اندیشه، گفتار و کردار دشمن یکدیگر به شمار می‌روند. (بهار، ۱۳۷۵: ۴۱ و ۴۰)
۴. در این معنی اهورامزدا به دستیاری امشاسپندان (بی‌مرگان مقدس) از جمله «آشه» - که فرشته راستی و عدالت است - اعمال خود را انجام می‌دهد. در اندیشه ایرانیان جهان هستی (مینو و گیتی) کلیتی به هم پیوسته است که بر اساس الگویی منظم و منسجم آفریده شده است. آشه مفهومی است آرمانی که برقرارکننده نظم امور بر اساس یک جهان‌بینی سراسر نیک‌خواهانه در عالم است که آرمان آن ساختن جامعه‌ای است که در آن همه چیز دل‌خواسته است. بدین ترتیب زمانی که اندیشه مردم بر اساس آشه سامان پذیرفته باشد و مردم روی به نیکوکاری آورده باشند قانون در جامعه حکم فرما می‌شود و عدالت بر تمام جوانب اجتماع سایه می‌گسترده. از این منظر آشه سامان‌دهنده گیتی اطراف انسان

درآمدی بر تقسیم کار طبقاتی به عنوان نمودی از مفهوم ... (فاطمه براتلو) ۱۹

نیز هست (بویس، ۱۳۷۷: ۸۵ و ۸۶)؛ کوتاه سخن آنکه از راه اشه یا با اشه یا با همداستانی اشه هر تأثیر خدایی صورت می پذیرد. (نیبرگ، ۱۳۸۲: ۱۳۷) «Ita/aša/arta آیینی است بی زوال و پایدار که دوام و بقای جهان، نظم و صلاح شهر و کشور، و شادی و فرخندگی آدمی در هر دو جهان بسته بدان است.» (مجتبیایی، ۱۳۵۲: ۳۲)

۵. برای تفصیل بیشتر در این باره ر.ک همان: ۴۴ و ۴۵.

۶. منم گفت با فرّه ایزدی / همم شهریاری و هم موبدی (فردوسی، ۱۳۸۴: ۴۱)

۷. فردوسی از چهار طبقه روحانیون (آموزیان)، جنگیان (نیساریان)، کشاورزان (نسودی)، صنعتگران (اهنوخشی) سخن می گوید. (فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۴۲) به هر روی بنابر اوستا فرّه جمشید سه بار از او جدا شد و به ترتیب فرّ خدایی - موبدی به ایزد مهر، فرّ شاهی به فریدون و فرّ جنگاوری و پهلوانی به گرشاسب پیوست. این سه فرّ منطبق بر طبقات موبدان، پادشاهان و جنگیان است. (زامیاد یشت، بندهای ۳۵ و ۳۶ و ۳۷)

کتابنامه

- ابن مسکویه، ابوعلی الرازی احمد بن محمد (۱۳۶۹)، تجارب الأمم، مترجم ابو القاسم امامی، تهران، سروش
- ارسطو (۱۳۷۸)، اخلاق نیکوماخوس، مترجم محمدحسن لطفی تبریزی، تهران: طرح نو
- افلاطون (۱۳۸۴)، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- امن خانی، عیسی و نظام اسلامی، زهرا (۱۳۹۲)، «بررسی تطبیقی مفهوم عدالت در شاهنامه (ایران باستان) و آثار افلاطون»، نشریه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دوره ۹، شماره ۳۰، صص ۳۹ تا ۷۰
- بویس، مری (۱۳۷۷)، چکیده تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه
- بهار، مهرداد (۱۳۷۵)، ادیان آسیایی، تهران: نشر چشمه
- جاحظ، ابی‌عثمان عمرو بن بحر (۱۳۴۳)، تاج، ترجمه محمدعلی خلیلی، تهران: کتابخانه ابن سینا
- خنجری، خداداد (۱۳۸۰)، بینش زرتشت، تهران: پژوهنده
- دینکرد، کتاب سوم (۱۳۸۱)، مترجم فریدون فضیلت، تهران: فرهنگ دهخدا
- سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر (۱۳۶۸)، ضحاک ماردوش از شاهنامه، تهران: نشر نو
- شعبانی، رضا (۱۳۷۴)، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، چاپ چهارم، تهران: قومس
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۰)، میراث باستانی ایران، مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی

۲۰ کهن‌نامه ادب پارسی، سال ۱۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، شاهنامه، بکوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، جلد ۱، نیویورک: بنیاد میراث ایران
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، بکوشش جلال خالقی مطلق، جلد ۷، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
- کاسب، عزیزالله (۱۳۶۸)، منحنی قدرت در تاریخ ایران، تهران: چاپ تابش
- کناوت، ولف‌کانگ (۱۳۵۵)، آرمان شهریاری ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران: انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۱۴)، وضع ملت و دولت در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه و تحریر مجتبی مینوی، تهران: مطبعة مجلس
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۵)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ویرایش ۲، ویراستار حسن رضایی باغبیدی، چاپ پنجم، تهران: صدای معاصر
- مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۵۲)، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان
- محمدی، محمد (۱۹۶۲)، کتاب التاج فی سیره انوشروان (کتابی از خسرو انوشروان پادشاه ساسانی در سرگذشت و شرح کارهای خودش)، الدراسات الادبیه، السنة الثالثة، العدد ۴، صص ۳۴۵ تا ۳۷۸
- مختاری، محمد (۱۳۷۷)، تمرین مدارا، تهران: نشر ویستار
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۴)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- مهر، فرهنگ (۱۳۷۴)، دیدی نو از دینی کهن (فلسفه زرتشت)، [ویرایش ۲]، تهران: جامی
- مینوی خرد (۱۳۵۴)، ترجمه احمد تفضلی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
- ناس، جان (۱۳۵۴)، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ سوم، تهران: انتشارات فیروز
- نامه تنسر به گشنسب (۱۳۵۴)، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی
- نصرالله منشی، ابوالمعالی [مترجم] (۱۳۸۸)، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: نشر ثالث
- نیبرگ، هنریک ساموئل (۱۳۸۲)، دین‌های ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان
- هینلز، جان (۱۳۶۸)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه